

رابطه تئوری و عمل ترجمه^۱

عبدالله کوثری

ترجمه در فرهنگ ما چیز جدیدی نیست. آنچه به طور مشخص می‌توانیم بگوییم این است که ایرانیان مسلمان از قرن دوم و سوم دست به فعالیت‌هایی می‌زنند که بخشی از آن ترجمه است. در دوره جدید نیز از اوائل دوران قاجار به خصوص در دوران سلطنت ناصرالدین شاه موج جدیدی از ترجمه شکل گرفت ولی از تئوری ترجمه خبری نبود. حتی در دهه ۴۰ نیز که اوج شکوفایی ترجمه در دوره جدید بود از تئوری‌های ترجمه خبری نبود و در دانشگاه هم رشته ترجمه وجود نداشت. در این دوران نقد ترجمه کم‌کم شکل گرفت. «انتقاد کتاب» از نشریاتی بود که در آن نقد ترجمه هم چاپ می‌شد. اولین کتابی که راجع به ترجمه صحبت کرد کتاب خانم صفارزاده بود. در این کتاب ایشان ترجمه‌ها را بر اساس اشتباهات مترجمان و بسیار ملانقطی وار نقد کرده بود و باید بگوییم کتاب منصفانه‌ای نبود و همان وقت هم خیلی به آن ایراد گرفتند.

ما ترجمه را از خواندن ترجمه‌ها یاد گرفتیم. من زمانی که شروع کردم به ترجمه کردن هیچ ترجمه خوبی نبود که نخوانده باشم. هیچ شاعر معتبری نبود که نخوانده باشم. با خواندن تاریخ بیهقی با عالم نثر آشنا شدم. نسل ما هم بدون تئوری شروع کرد. تا اینجا سه چهار نسل مترجم داشتیم که کارهای بزرگی کردند اما تئوری نمی‌دانستند. من شخصاً اگر خوب ترجمه می‌کنم به خاطر این نیست که تئوری می‌دانم، به خاطر این است که ذوق نوشتن دارم و کارم خواندن و نوشتن بوده. به غیر از ابوالحسن نجفی که در کنار ترجمه، تئوری و نظریات ادبی را خوانده بود بقیه مترجمان نسل ما تئوری نخوانده بودند. محمد قاضی دیپلم بود اما یکی از بهترین مترجمان است. من فکر می‌کنم دانستن تئوری چندان کمکی به عمل ترجمه نمی‌کند. اما اینکه مترجم از تئوری ترجمه آگاهی داشته باشد چیز بدی نیست. یعنی بدانی چه نظریه‌هایی در مورد نفس عمل ترجمه یا انواع مکتب‌های ترجمه گفته شده است. اینها را

۱ این مقاله بخشی از گفت‌وگوی آقای مرتضی تقوی و خانم اعظم غمخواه با آقای کوثری است که از فایل صوتی پیاده شده و به رؤیت آقای کوثری رسیده است.

من دانش می‌نامم. ترجمه بیش از این که علم باشد نوعی هنر است و مانند هر هنری صناعت دارد. همانطور که شاعر باید قواعدی را بداند مترجم هم باید اصولی را بداند که آن هم در تئوری‌ها نیست. ما در متونی که می‌خوانیم به آن اصول می‌رسیم.

اگر یک مترجم جوان ترجمه‌های دریابندری را با اصل مطابقت بدهد و ببیند چرا وی این‌گونه ترجمه کرده است، این کار مفیدتر است تا دانستن تئوری‌های ترجمه. زمانی که مترجم در حال ترجمه کردن است حتی اگر تئوری‌های ترجمه را هم بداند، آن تئوری‌ها در حین ترجمه در ذهن او جای اول و دوم را ندارد. شاید در آن پشت‌ها باشد. آنچه جلو روی اوست متن مبدأ است و حتماً مقداری اطلاعات راجع به آن متن و نویسنده‌اش. مسئله من در حین ترجمه این است که این جمله چه معنی دارد؟ و چگونه به بهترین وجه آن را به فارسی برگردانم.

من فکر می‌کنم آنچه ترجمه را ترجمه خوب می‌کند تسلط بر دو زبان، ذوق، استعداد و آگاهی مترجم است. مترجم باید مثل نویسنده حساس باشد. اگر مترجم دایره واژگان قوی داشته باشد اما نتواند وضعیت یک انسان عاشق را تجسم بکند، این مترجم موفق نخواهد بود. مترجم جای نویسنده می‌نشیند و این به تئوری ربطی ندارد بلکه به شناخت مترجم از انسان و عالم انسانی و عواطف و روابط انسانی ربط دارد. و اینکه چقدر نسبت به انسان حساس است. مقوله ادبیات از انسان سخن می‌گوید. بنابراین مترجم باید از اطوار و حالات انسانی باخبر باشد و این از دقت در ادبیات نشئت می‌گیرد.

در مجموع من فکر می‌کنم که رابطه مستقیمی بین تئوری و عمل ترجمه وجود ندارد، خصوصاً در ترجمه ادبی. ترجمه ادبی نوعی بازآفرینی است، عملی مکانیکی نیست که فقط دانش زبانی بخواهد. شما ممکن است تمام واژگان را هم به خوبی بدانید اما اینکه اینها چگونه نوشته شوند تا بر مخاطب تأثیر بگذارد مسئله دیگریست. اگر می‌خواهیم مترجم و خصوصاً مترجم ادبی تربیت کنیم باید دانشجویان را به سمت مطالعه و خواندن ادبیات ببریم، هم به زبان مادری و هم به زبان مبدأ. همین عامل هم باعث شده است که بسیاری از مترجمان صاحب‌نام و برجسته بدون اینکه تحصیلات دانشگاهی داشته باشند به این خوبی ترجمه کنند. از دهه ۵۰ ترجمه به صورت آکادمیک تدریس شده، اما باید ببینیم در این دانشکده‌ها مترجم تربیت شده است؟ حداقل من ندیده‌ام. تئوری محض فایده ندارد و ترجمه درس‌دانی نیست. ما باید برای تدریس ترجمه کارگاه ترجمه داشته باشیم نه کلاس تئوری ترجمه. تجربه‌ای که در تهران در آموزش ترجمه داشتم این بود که افرادی که ترجمه می‌کردند و

یا علاقه‌مند بودند در یک کارگاه شش‌ماهه یا سه‌ماهه شرکت می‌کردند و ما به آنها متونی می‌دادیم که ترجمه کنند و بعد از آنها می‌خواستیم ترجمه‌شان را بخوانند و بعد در مورد ترجمه‌شان بحث می‌کردیم. پس در نهایت باید ترجمه را در عمل یاد گرفت.

ببینید الزاماً از دانشگاه‌های ما اقتصاددان خوب هم در نمی‌آید. مشکل چیز دیگریست. در هیچ‌جای دنیا این شکل پذیرش دانشجو را نمی‌بینیم. در کشورهای پیشرفته هرکسی در رشته‌ای ادامه تحصیل می‌دهد که واقعاً به آن رشته علاقه‌مند است و در آن استعدادی دارد. اما در اینجا همه به دنبال گرفتن مدرک هستند. ببخشید قصد جسارت ندارم ولی بسیاری از کسانی که سر کلاس‌های دانشگاه نشستند اصلاً علاقه‌ای به رشته‌شان ندارند و متأسفانه این واقعیت است. حالا چه اتفاقی می‌افتد که یک نفر مثلاً بیاید و در رشته ترجمه تحصیل کند؟ برخی شاید اگر نتیجه کنکورشان عددی بالا و پایین می‌شد اصلاً به این رشته نمی‌آمدند و سر از رشته‌های دیگر در می‌آوردند. لذا برای عده‌ای اصلاً فرقی نمی‌کند که رشته ترجمه بیایند یا وارد وادی دیگری شوند، چون فقط آمده‌اند مدرک بگیرند. پس آن کسی که به رشته ترجمه آمده است اصلاً قرار نیست مترجم شود و طبیعتاً ما در خروجی دانشگاه‌ها هم مترجمی نمی‌بینیم. حال اگر استاد هم دلسوز باشد دلسرد می‌شود و نمی‌داند با این نوع دانشجویان چکار کند. ولی اگر از بین این تعداد عده‌ای علاقه‌مند باشند باید برای آنها کاری کرد. همین‌ها هم هستند که پس از اینکه دوره تحصیلشان پایان بیاید این حوزه را ادامه می‌دهند. بقیه هم دانشجو بودنشان در همان چهار سال و اندی می‌ماند و پس از اتمام تحصیل هم برایشان مهم نیست که کاری مرتبط را برگزینند یا خیر. چرا باید این همه عمر و هزینه تلف شود؟ این شکل دانشجو و این شکل دانشگاه حاصلی را به دنبال نخواهد داشت و در نهایت ما فقط یک مشت مدرک داریم که همه می‌دانیم امروز چندان ارزشی ندارند. به‌صراحت می‌گویم بسیاری از دانشگاه‌های ما دانشگاه نیست. هر ساختمانی را می‌گیرند و تابلویی را بالای آن نصب می‌کنند و اسمش را هم می‌گذارند دانشگاه. دید ما به دانشگاه غلط است. البته همیشه نباید تقصیر را گردن دولت انداخت، ما خودمان هم مقصریم. خانواده و مسائل دیگر هم در این قضیه دخیل هستند.

من نمی‌گویم کسی تئوری درس ندهد، تئوری را درس بدهند اما بدانند که تئوری ترجمه با عمل ترجمه متفاوت است. این عمل ترجمه را هم نمی‌توان از دانشگاه انتظار داشت که تمام بار آن را متقبل شود و خود فرد هم باید در پی آن باشد، مطالعه و تلاش کند. من خودم بیشتر مطالبی را که خوانده‌ام شاید پیش از دهه ۵۰ بوده. خوره کتاب هم

نبودم؛ تفریحاتم را داشتم. اما مطالعه فراوان را هم از همان کودکی و نوجوانی داشتم. ترجمه یعنی اینکه شما عاشق باشید، عاشق کارتان و عاشق خواندن و نوشتن. پس مشکل ما نفس دانشگاه نیست؛ باید فرهنگمان را اصلاح و حل مسئله را از درون خانوادهها شروع کنیم.

تئوری ترجمه هم مثل هردانش دیگر است و دانستن آن می‌تواند در شناخت ترجمه کمک کند اما نه در عمل ترجمه. این نظریات غیر از عملی است که مترجم انجام داده است. مترجم بر مبنای چیزی که در دنیای واقعی با آن مواجه می‌شود قضاوت می‌کند. این مسئله به هیچ وجه نفی تئوری‌ها نیست. مسئله‌ای که اینجا باید به آن توجه کرد این است که این تئوری‌ها در اروپا و مناطق دیگر ساخته شده است. آیا آن استنباطات و نتیجه‌گیری‌هایی که آن نظریه پرداز از رفتار مترجم فرانسوی می‌کند الزاماً مطابق با رفتاری است که من اینجا انجام می‌دهم؟ ترجمه از هر زبان اروپایی به فارسی بسیار متفاوت است با ترجمه‌ای که از فرانسه به انگلیسی یا هر زبان دیگر اروپایی می‌شود. آن زبان‌ها وجوه مشترک بسیاری دارند (بخش بزرگی از آنها دارای ریشه مشترکی هستند و در بسیاری واژه‌های لاتینی مشترک هستند). به عبارت دیگر، آنها متعلق به جهانی دیگر هستند و نه فقط اینکه واژگان آنها با یکدیگر متفاوت باشند. مثلاً یک فرهنگ مسیحی از قدیم در اروپا بوده با باورها و اساطیر و و خیلی چیزهای دیگر. اینها در جهان مترجم ایرانی نیست. باید ببیند چطور می‌شود این ویژگی‌ها را با زبان و فرهنگ خودش به بیان در بیاورد. ما نظریه نمی‌پردازیم و مصرف‌کننده هستیم. شاید یکی از سوء تفاهم‌هایی که بین اهل آکادمی و ما مترجمان به وجود می‌آید این است که او معیاری دارد که مربوط به جای دیگر است و ترجمه من را می‌خواهد با آن قضاوت کند. آن نگاه آکادمیک اجازه نمی‌دهد که او مثل من نگاه کند. من نگاه هنری آزاد دارم. تئوری به شرطی خوب است که آن فرد آکادمیک که با نظریه آشناست همپای من دانش غیر آکادمیک هم کسب کند و مطالب فراوانی را که من در موضوعات مربوط به کتاب‌هایم خوانده‌ام او نیز بخواند. بسیاری از تعاریفی که در محیط آکادمیک مطرح می‌شوند برای ساده کردن موضوع هستند و دنیای واقعی را نشان نمی‌دهند. برای مثال، نحو فارسی را معمولاً با مطالب مشخصی تعریف می‌کنند. ولی در هزار سال گذشته، از سعدی گرفته تا شاملو و گلشیری و دولت‌آبادی، آنقدر این زبان را در دست چرخانده‌اند که توانسته‌اند اینهمه حرف نو با آن بزنند. لذا باید به این طرف قضیه هم نگاه کرد.

ما مترجمان حرفه‌ای با اهل آکادمی فرق می‌کنیم. اهل آکادمی بیشتر همان نظریات را خوانده‌اند و می‌خواهند کار من را با همانها قضاوت کنند. این موضوع شاید در مورد

ریاضیات ممکن باشد چون آن حوزه قاعده‌مند و دقیق است اما چندان با حوزه ادبیات تطبیق ندارد، چون مترجم توانا، زبان را در دستش می‌گیرد و آن را در اختیار دارد. سعدی هزار و یک‌جور زبانش را می‌چرخاند و آن را بیان می‌کند و همیشه هم شما از آن لذت می‌برید. چه کسی گفته فعل حتماً باید در آخر بیاید؟ سعدی فعل را در اول می‌آورد و مشکلی هم پیش نمی‌آید. من مترجم اینجا در چند جبهه می‌جنگم. فقط این نیست که واژه را ترجمه کنم، من باید آن واژه را وارد این فرهنگ کنم و با آن سازگارش کنم. اینجا دیگر تئوری به من کمکی نمی‌کند، بلکه دانش من از فرهنگ مبدأ و فرهنگ خودم است که راهگشاست. پس آنچه که مترجم باید بداند دانش ادبی، اجتماعی، تاریخی و ... است. این موارد برای مترجم مهم‌تر هستند تا دانستن تئوری. از طرف دیگر، استادی که خود ترجمه نکرده است چگونه می‌تواند به دانشجویان ترجمه درس بدهد؟ باز هم می‌گوییم راه تربیت مترجم این است که ما کارگاه‌هایی دایر کنیم با شرکت مترجمان باصلاحیت و آن‌وقت دانشجویانی که واقعاً علاقه‌مندند و مطالعه کرده‌اند و دوستدار فرهنگ و ادبیات و ... هستند در این کارگاه به‌شکلی منظم بیایند متن ترجمه کنند و ترجمه‌شان ویرایش بشود و ایرادهاشان روشن بشود.
